



از کتاب اقتصاد دانان بزرگ

تأملی در آثار و افکار تورستن ویبلن (۲)

ترجمه: دکتر ابوالفضل قاضی

گزیده تفاسیر تلقینی در باب جامعه‌ای که در آن مسخرگی، خشونت روحی‌گری همدوش با رفتارهای پیش ساخته و اکتسابی که توسط افراد اعمال می‌شود، آمیخته بود. کتاب با پرده برداشتن از رخنه رفتارهای خشونت آمیز، با ایجاد ضربه روحی یا با خندانن، یک لرزش واقعی برق مانندی بوجود می‌آورد. حتی آنقدر که کلمات کاملاً دل‌انگیز بود. قسمتی از آنرا به عنوان مثال در همین نقل می‌کنیم:

«حکایت می‌کنند که حاکمی در کشور فرانسه زندگی خود را بخاطر افراط در جدیت برای حفظ آداب و رسوم از دست داد. در غیاب مأموری که وظیفه‌اش جا بجا کردن صندوق اربابش بود، حاکم بدون هیچ شکایتی آنقدر در برابر آتش نشست و رنج برد تا وجود ذی‌بودش بچدی کباب‌شده دیگر نتوانست از آن جان سالم بدربرد ولی با این عمل این جناب بسیار مسیحی از دست زدن به ارتکاب وظایف خانگی امتناع کرد.»

اکثر مردم از این کتاب چیزی جز یک طنز درباره آداب طبقه اشرافی و جز انتقادی خردکننده از هوس‌بازی هاوسیکسریهای ثروتمندان نمیدیدند. این مفهوم سطحی آن بود ولی ویبلن در عبارات فاخر خود نظر زیر را دنبال می‌کرد: طبقه بیکاره ضمن اینکه آشکارا یا بطراقت یا با تظاهر خرج میکند، میخواهد برتری خود را به ثبوت برساند. درباره آنچه مشخصه این طبقه است، یعنی تفریح، طبقه مذکور از آن بدرستی استفاده نمیکند، مگر اینکه آنرا در

تورستن ویبلن نخستین کتابش را در سن چهل و دو سالگی نوشت. او هنوز استاد کوچکی بود و در همین سال بر حسب عادت از رئیس هارپر Harper درخواست چند دلاری اضافه حقوق کرده بود و رئیس با پاسخ داده بود که وی باندازه کافی برای دانشگاه تبلیغ نمیکند و ویبلن با جواب داده بود که قصد چنین کاری را ندارد. واگر لالین Laughlin وساطت نکرده بود ویبلن رفته بود و اگر چنین کاری میکرد رئیس هارپر، از بزرگترین آتوهای تبلیغاتی خود محروم شده بود. زیرا ویبلن در شرف انتشار کتاب نظریه‌ای درباره طبقه بیکاره بود. هیچ چیزی نشان نمیده که ویبلن انتظار داشت که این کتاب سر و صدا راه بیاورد. آنرا برای چند تن از دانشجویان خود خوانده بود و ضمناً بایشان با خشکی گفته بود که با کتابی چندهجائی مواجه‌اند و چندین بار آنرا باز نویسی کرده بود تا ناشران قبولش کنند.

ولی به گونه‌ای نامنتظر این کتاب غوغایی پیاورد. ویلیام دین هاولز William Dean Howles دو نقد طولانی با اختصاص داد و بفتتا این اثر، بصورت قاموس روشنفکران زمان پدر آمد. به ترتیبی که یک جامعه شناس مشهور به ویبلن گفت که «با این کارش در کبوتر خانه‌های ساحل غوغایی برانگیخته است.»

این جلب توجه بهیچوجه غافلگیرکننده نبود، زیرا هرگز کتابی تحلیلی نرسانده تر باشیوه‌ای گزیده تر از این نوشته نشده بود. در این کتاب برای ایجاد پوزخند، اشارات خلاف‌غرف و اصطلاحات

برابر چشم مردم قرار دهد. وبلن با هزار مثال تند نشان میداد که بنظر این طبقه «گران تر» بمعنی «بهتر» است. یکی از مثالها بقرار زیر است :

همه ماصمیمانه و بدون هیچ شك و شبهه‌ای حس میکنیم که همه ، تربیت شده ایم تا غذای خود راحتی در منزل خود با وسائل نقره‌ای که بادست ساخته شده باشد و همچنین در ظرفی که بادست رنگ شده باشد (حتی اگر ارزش هنری آن مورد تردید باشد) بروی سفره‌ای گرانقیمت بخوریم . هر گونه عقب نشینی در سطح زندگی که مانعاداریم آنرا شایسته پنداریم به معنی خدشه‌ای بزرگ به وقار انسانی ماست .

قسمت اعظم کتاب به مطالعه روان - آسیب شناسی اقتصادی از زندگی روزمره ما اختصاص داده شده. بود : مقررات مربوط به مالکیت پول کلاً بمشابه یک نوع شگفتی مشابه با چند کشف جدید باستان شناسی مورد بحث قرار گرفته بود . این قسمت از کتاب با لذت فراوان توسط همه مردم چشیده شد. در کشور تبلیغات و چشم دوختن بر نحوه زندگی خانواده جونز» چاره‌ای جز قبول و تحسین تصویری باین دقیقی از خود نبود .

ولی وصف کردن تمایلات ما به نمایش هر اندازه که تفریحی و بیجا هم بوده باشد ، از مشخصات کتاب محسوب میشد . همانطور که در خود کتاب به روشنی آمده بود. این کتاب علی‌الخصوص عبارت بود از جستجویی در باب نظریه مربوط به طبقه بیکاره. وبلن در نیمه راه متوقف میشد تا منظره‌ای محلی را که چشم گیر بود تفسیر کند ولی سوداسی هدف این سفر بود ، ماهیت موضوع اقتصادی چیست ؟ چگونه میتوان باین طبقه بیکاره جامعه‌ای را ساخت؟ معنای اقتصادی خود فراغت چیست ؟

بگمان اقتصاددانان کلاسیک ، میبایستی پاسخ این سئوالها را در عقل سلیم یافت - اینان دنیا را بشکل توده‌ای از افراد میدیدند که به ساقه عقل در صد ارضاء منافع شخصی خویشند . گاهی طبیعت سخن انسان در این ماجرا موافق میشد (حتی در طبقات زحمتکش مالتوس که بی امید تکثیر میشوند) . ولی انسانیت بمقیاس اجتماع موجودات عاقل توصیف شده بود .

در مبارزه رقابت آمیز برخی از مردم سر بر می‌آشند و برخی دیگر خرد میشدند و آنانکه به اندازه کافی بهین با عقل یارشان بود ، برای اینکه متمتع تر باشند ، طبیعتاً از طرف خود برای کاهش میزان کارشان استفاده میکردند . همه این حرفها بسیار ساده و بسیار عقلانی بود .

ولی چنین دیدی از انسانیت ، برای وبلن معنی اطلد نمی داشت. وبلن بهیچ وجه اطمینان نداشت که کنش متقابل «منافع فردی» که بطریقی عقلانی محاسبه شده باشد، جامعه را بهم متصل سازد . علاوه بر آن کاملاً قانع نشده بود که فراغت فی نفسه بر کار مرجح بوده باشد . کتابهایی خوانده بود . خلیقات مردان شناخته‌ای از قبیل هندیان آمریکا ، آی‌نوه‌ای Ainoua ژاپن ، توده‌های Todas تپه‌های نیلز بری Nilgiri و بوشمن‌های BushMan استرالیا را بوی آموخته بودند .

چنین بنظر میرسید که این خلافت در نظام اقتصادی ساده خود فارغ از طبقه بیکاره بودند .

واقعیتم متعجب کننده این جماعات که در آن قیمت ادامه حیات کار بود. این بود همه کس کار میکرد ووظیفه او هر چه میخواست باشد، بی آنکه احساس کند که کار از قدر و قیمتش کاسته است ، ملاحظاتی سودورزیان محرک این اقتصادها نبود. بلکه بیشتر ضروری طبیعی از کار کردن و اندوه پدیده‌ای در برابر نسلهای آینده وجود داشت . مردان در رهبری وظایف روزمره خود با هم بر رقابت بر میخاستند و

اگر بی کاری یا استفاده از فراغت را میبخشیدند ، مسلماً پدران حرمت نمی‌گذازیدند .

نوع دیگری از جماعات نظر وبلن را بخود جلب کرد. ساکنین پلی نزی Polynesiens ایرلندیهای قدیم و شگونیهای Shoguns ژاپن دوره فئودال بجموع پیش از صنعت متفاوتی تعلق داشتند؛ در آنجا طبقات بیکاره بسیار مشخصی وجود داشتند. لازم بتذکر است که این طبقات مرکب از آدمهای بیکاره نبود. بلکه برعکس دارای فعالترین اعضای اجتماع بود. ولی «کار» شان کاملاً نخجیری بود . یعنی ثروتها را از راه زرد با حیل بدست می‌آوردند و بهیچ وجه در تولیدی که از کار و لیاقت بدست آید مشارکت نمی‌ورزیدند .

پس طبقات بیکاره از جامعه سود میجستند ، بی آنکه در مقابل هیچ گونه خدمت تولیدی انجام دهند ، ولی اینکار با توافق کامل و بی کم و کاست اجتماع انتخاب میشد. زیرا اینها جوامی بودند به اندازه کافی متمول تا به یک طبقه غیر تولیدی اجازه زیست دهند. ولی جوامی تا این حد بیکار و خاشاکر که آنان را تحسین کنند . آنان که به طبقه بیکاره راه مییافتند ، بمشابه اسراف کنندگان و بیماگران ملاحظه نمیشدند . بلکه بعنوان انسانهای نیر و مند و شایسته مورد نظر قرار میکردند .

با مال ، دیگر گونی مهمی در برداشت پایه‌ای. در مقابل کار بوجود آمد . فعالیتهای طبقه بیکاره - یعنی تحصیل ثروت از راه دور - آبرو و حیثیتی تحصیل کرد. متضاد با آن ، کار واقعی صبه‌بی حیثیتی گرفت . اینکه اقتصاد دانان کلاسیک تصور میکردند که طبیعت انسانی را بیکار و رغبت اندکی است. از لحاظ وبلن نتیجه انحطاط دنیای قدیم زیر تأثیر روح بیکارگی بود. اجتماعی که زور و خشونت خالص را تحسین و تجلیل کند مسلماً نمیتواند کار انسانی را تقدیس نماید .

ولی این امر چه ارتباطی با آمریکا یا اروپا دارد ؟ ارتباطی قابل ملاحظه ، از دیدگان وبلن ، انسان متجدد ، فاصله کمی با اسلاف بزرگ خود دارد . بیچاره پر و فوسر ادورث Edgworth از چنین فکری که وبلن نظریه «ماشین‌های لذت» وی را درهم میشکند و جنگجویان ، روسا ، منجیان و شجاعان را که جماعتی از مردم بیچاره و بیم زده را مطیع و متقاعد خود کرده‌اند. جایگزین آن میسازد. لزوم بر انداختن میاقتی «و بلن» در رساله‌ی آزمايشی بدی بدست که «انحطاط و تدهور» و حشیانه مرحله فرهنگی دوری است که طولانی ترین و بدفرجام ترین تمام تاریخ نژاد بشری است ، زیرا «از آن پس طبیعت انسانی، طبیعتی وحشی باقیمانده باقی خواهدماند.»

بدینسان وبلن در زندگی متجدد، میراث گذشته را مشاهده میکرد ، طبقه بیکاره نقش خود را تغییر داده و روشهای خود را بگونه‌ای دیگر بد آورده است. ولی هدفش بهمان شکل باقیمانده است. یعنی بدست آوردن ثروت بدون کار. البته در پی بچنگ آوردن غنیمت و زنان نیست. وحشی‌گری تا این حدود دیگر وجود ندارد . ولی در جستجوی پول است . تراکم پول و نمایش آن که آشکارا یا پنهان همان برگردان امر روزی پوست سرهایی است که سرخ پوستان بر روی چادرهایشان می‌آویختند. طبقه بیکاره، نه تنها رفتار کهن طعمه‌گیری را داشت بلکه این رفتارش بوسیله حرمتی کهنه‌ای که به نیروی شخصی میگذاشت تکمیل میشد. از نظر جامعه، اعضای طبقه بیکاره هنوز هم جنگجویان و ترسناکترین اعضای تلقی میشوند. لذا مردم عادی و زبردست، در پی تقلید میمون و آراز بالا دستان خود بود. هر یک از کارگران، بورژواهای کوچک یا سرمایه داران در پی نشان دادن قدرت نخجیری خود از راه خرج کردن پول و حتی در واقع اسراف آن بود. «و بلن» تشریح میکرد که برای نیکو جلوه کردن در چشم خلافت، لازم است که به سطح

قراردادی ثروت که گاهی حدودی ندارد دست یافت، همانگونه که در زمانهای بسیار قدیم نخچیر گیران امری مرسوم بود بایستی که انسان وحشی از جهت استقامت بدنی، حيله گری، چابکی و استفاده از اسلحه در سطح قبیله خود دست یابد. بهمین طریق، در جوامع بدوی هر کس با پر خاشکری در برابر چشم همسایگان و نزدیکان بر قامت بر میخواست، ولی با همان فرآیند از جهت غریزی، قیاحت و مسائل اعاشه ای غیر از نخچیر گیری را از قبیل کار، احساس میکرد.

آیا این امر بنظر غامض می آید؟ ما عادت نداریم که خود را بمثابة بر برها تلقی کنیم. ما از مقایسه خود با آنها که موجب ریشخند و تمسخر ما میشوند، رنج می بریم. مشاهدات ویلن، هر چند بنظر شکفت آور آید حصه ای از حقیقت را در بر دارد. ارزش اجتماعی کاربردی روبرو افول است و همه به سوی کارهای دفتری که مطبوع تر می آید، تمایل پیدا کرده اند. این واقعیت وجود دارد که تراکم ثروت - حداقل در مورد خواصی که موفق میشوند، در مواردی تمایلات و نیازهای واقعی جریان می یابد. بی آنکه تبیین مردم شناختی ویلن را قبول کنیم (که با توجه به تحقیقات امروزی در باب اجتماعات بدوی ضعیف است) میتوان احساس اصلی وی را پذیرفت: انگیزه های رفتاری اقتصادی را بیشتر میتوان بر اساس عدم تعقلی که وابسته به انسان است فهمید تا با زیبا کردن رفتار انسانی یعنی با تبیین آن از راه استدلال و عقل سلیم. همانگونه که در قرن نوزدهم انجام میشد.

جوهر این عدم تعقل، چه روانی و چه مردم شناختی قیاید ما را در این کتاب بخود مشغول دارد. کافی است که دریابیم سرچشمه عمیق اعمال خود تحقیق کنیم تا نوعی زیر ساخت پنهانی آنرا کشف نمائیم که با تعقل متفاوت است، یعنی چیزی که نقطه ضعف ما توجیه آن است. در مطالعه کلاسیک شهر متوسط آمریکائی Middle Town راپرت و هلن لیند Robert et Helen Lynd نشان دادند که فقیرترین گروههای مردم خوراک و لباس خود را محدود میکردند تا بتوانند نوعی تجمل طلبی «لازم» را برای خود حفظ کنند. در مورد خلقیات نمایی برای نمایش، که در بود و زواری متوسط و عالی حکم فرماست کافی است به صفحات تبلیغاتی هر یک از مجلات نظر اندازیم تا قانع شویم. هیچکس از ویروس چشم هم چشمی در امان نیست - برداشتهای نخچیر طلبی بر برها از نظر ویلن هر چند که کاملاً ادبی باشند ما را در دریافت رفتارهای خود کمک می کند.

همگنی اجتماعی

ولی باید بطور نهائی یک نتیجه گیری کرد. اینست يك انسان بر بری تازه متمدن شده، فقط تبیین وجود طبقه بیکاره، قبول خلقیات نمایی و هنجار خرج نیست. بلکه علاوه بر آن کلید ماهیت همگنی اجتماعی طبیعی را نیز بدست می دهد. زیرا اقتصاد دانان قبلی هیچگاه موفق به تبیین چیزی که جامعه را پیوند میدهد، و وجود منافع متضاد و نیرومند طبقاتی ترکیب کننده آن نشده اند اگر، بر عصب مثال این عقیده درست بود و اگر طبقه کارگر بطور علاج نا پذیر و بی امانی با سرمایه داران مخالف بود، چرا انقلاب فوراً شعله ور نمی شود؟ ویلن به این پرسش پاسخ میدهد: کارگران در پی اینکه جایگزین رهبران خود شوند نیستند بلکه میخواهند با آنان رقابت کنند، کارگران نیز با عقیده عموم موافقت کرده کارشان از «شرف» کمتری برخوردار است تا کارار با بان آنها. هدفشان این نیست که از قید طبقه عالی رها شوند بلکه میخواهند به آن طبقه برسند. نظریه طبقه بیکاره پایه نظریه ثبات اجتماعی است. بعد از کتاب «طبقه بیکاره» که در سال ۱۸۹۹ از زیر چاپ

بیرون آمد، ویلن مشهور شد، ولی بیشتر بعنوان منتقد طنز نویس تا اقتصاد دان. رادیکالیست ها و روشنفکران تاسرحد جتون دوستش میداشتند ولی اوتحصین و تمجیدهای آنان را بهشتم تحقیر می نگریدست همکاران اقتصاد دان از خود می پنداشتند آیا اوسوسیالیست است و آیا بایستی او را بجد گرفت یا نه. تعجب آنان بی دلیل نبود زیرا، در یک جمله مدح و ثنای مارکس را میگفت و در جمله بعدی وی را انتقاد میکرد. جدی ترین قضاوت هایش در باب جامعه در پوششی از مسخره - باژیهای روشنفکرانه پیچیده شده بود بنحوی که میشد یا آنرا بحساب روحی طنز آمیز ولی مریض یا یک احساس مستقیم گذاشت.

در این هنگام ویلن روی کتاب دیگری که میبایستی تعریف وی را از نظام اقتصادی بدست میداد کار میکرد. ویلن یکی از دوستانش دوشون مگر گوری Gregory چنین مینویسد: بمن میگویند و من هم با کمال میل به آن اعتقاد دارم که این کتاب بجایهای باریکتر دست اندازی میکند یاد روستانی که آنرا خوانده اند میگویند که باز هم بیشتر از کتابت مسائل میکند. عنوان آن نظر به مؤسسه اقتصادی است یعنی موضوعی که درباره آن آزادم تا نظریات خود را بی آنکه توسط واقعیات مورد رد و ایراد واقع شود، تشریح کنم.

این کتاب جدید در ۱۹۰۴ از زیر چاپ بدر آمد و بهر حال درخشان تر و جیب تر از کتاب اول وی بود. زیرا نظری را که بدفعاش بر خاسته بود بنظر سربس گذاردن با عقل سلیم مینمود. همه اقتصاد دانان بعد از آدام اسمیت سرمایه دار را فرد شاخص جدول اقتصادی می دانستند و او را عامل اصلی پیشرفت اقتصادی می پنداشتند، حالا اگر این پیشرفت برای بهترین یا بدترین هدف باشد، ولی با ویلن کلیه این مفاهیم درهم ریخت. انسان اقتصادی با زهم عامل اصلی است ولی نه عامل محرك، بلکه حتی میتواند خرابکار نظام اقتصادی توصیف شده است.

البته، فقط يك نمای عجیب جامعه امکان میدهد که چنین قضاوت خیرت آوردی انجام داد. ویلن همانند ریکاردو، مارکس یا ویکتورین ها از تعارض میان منافع انسانها مطالعه خود را شروع نمیکند، بلکه کار خود را از یک پرده پائین تر، یعنی از پایه نامتحرک تکنولوژی آغاز میکنند. چیزی که خیال او را بخود معطوف میداشت، ماشین بود. وی گمان داشت که جامعه تحت سلطه ماشین و معجزه استناد داشتن قرارداد و نظم آن از راه دوره منظم تکامل آن تأمین میشود و به ظرافت کاری و دقت ماشین وابسته است. علاوه بر آن، فی نفسه فرآیند اقتصادی را از بن بصورت مکانیک میدید. از لحاظ وی علم اقتصاد علم تولید بود و تولید همچون هم آهنکی عوامل شبیه به يك ماشین جامعه که کالاهای خود را تولید میکنند این ماشین اجتماعی طبعاً نیاز به مراقبانی چون فنی ها و مهندسان داشت تا سازگار با نیازهای مورد لزوم را با همکاری قسمت های مختلف متحقق سازند. ولی بطور کلی، جامعه را میتوان چون مکانیسم غول پیکر مبتدلی توصیف کرد که مانند ساعت عظیم انسانی، بسیار تخصصی و بسیار هم آهنک است.

چگونه انسان اقتصادی خود را با این تصویر متطبق میکرد؟ زیرا توجه این فرد فقط معطوف به منفعت است، در حالی که ماشین و مهندسانش هدفی جز تولید کالا ندارند. اگر ماشین به نیکی کار کند و خوب تنظیم شده باشد، دیگر انسانی که تنها هدفش منفعت باشد چه محلی خواهد داشت؟ بطور مطلق هیچ محلی. ماشین به ارزشها و منافع توجهی ندارد، فقط تولید میکند. بدینسان، انسان اقتصادی هیچ وظیفه ای ندارد تا انجام دهد، مگر اینکه مهندس باشد. ولی بعنوان عضو طبقه بیکاره، هیچ گرایشی بطرف مکانیک ندارد، تنها چیزی که میخواهد اینست که سرمایه اش را متراکم کند. ولی ماشین بهیچ وجه مجبور برای انجام این امر نیست. بدینگونه، انسان اقتصادی در چهارچوب ماشین اجتماعی بر اد خود نائل نمیشود،

بلکه با توطئه علیه این ماشین توفیق می‌یابد، وظیفه وی کمک به ساختن کالا نیست، بلکه قطع کردن موج منظم تولید، بمنظور به نوسان در آوردن ارزشها و استفاده از هرج و مرج برای سود جستن است. بدینسان، به سبب وابستگی دستگاه واقعی تولید جهانی (همانند یک ماشین) انسان اقتصادی، یک روئای اعتبارات وام ها و سرمایه‌های کردن گول زنده‌ای بوجود می‌آورد. در باطن، جامعه به کارهای روزمره مکانیک خود ادامه میدهد و در ظاهر ساخت مالی در نوسان می‌افتد و منحرف میشود. هرگردان مالی این بازی تعادل این است که فرصت‌های بهره‌کشی چهره مینماید، محو میشود و دوباره ظهور میکنند. ولی بهای سود جوئی زیادتر میشود و در برابر کوششهای جامعه برای توشه‌گیری از کالاها، سوانمی ایجاد میگردد و خرابکاریهائی انجام میگردد و حتی آگاهانه، جهت غلطی بخود میگردد.

دروغله اول، این نظر بیشتر از هر چیز اعجاب‌آور است، اینکه انسانهای اقتصادی برخلاف منافع تولید گام بر میدارند، دست کم بنظر کفر آمیز و احمقانه می‌آید.

نجبای راهزن

پیش از آنکه، این نظریه را چون نظریه‌ای ناشی از یک روح عجیب و تلخ رد کنیم صحنه‌ای را که ویلن از آن، موضوع خود را گرفته بود، دوباره ملاحظه می‌کنیم. بخاطر بیادوری که این دوره، عصر صنعتی آمریکائی است که ماتیو جوزفسون **Mathew Gosephson** بندرستی آتر. عصر نجبای راهزن نامیده بود. ما تا کنون گستاخی و قدرت محاسبه ناپذیری و کفر نیافته‌ای را که از پاپان صنعت و تجارت همانند رؤسای قائل وحشی، اعمال میکردند، دیدیم. ما وسائل شکر فی را که ایوان برای رسیدن بمقصد خود، که غالباً تقصیر طلب بود می‌شناسیم. اگر همه اینها آبی به آسیای ویلن ریخته باشند، معادلگ اتهام خرابکاری نسبت به سرمایه داران بازم توجه پذیر نیست. ولی عیب دیگر این نجبای راهزن را میتوان ملاحظه کرد و آن اینکه به تولید اهمیت چندانی نمیدادند.

اینهم مثالی مستخرج از قصه‌ای که در ۱۸۶۸ اتفاق افتاد. در این زمان ری گلد **Jay Gould** باواند ویلت **Vandebilt** مبارزه میکرد تا کنترل راه آهن اریه **Erie** را بدست آورد. این یکی از داستانهای رنگین تاریخ صنعت است. گلد و همکشانان مجبور شدند فرار کنند و هودسون **Hudson** را با پل و کر کردن طی کنند تا در خطی در نیوجرسی **New Jersey** سنگری بگیرند. ولی ماهیت اولیه مبارزه‌شان نظر ما را جلب نمیکند، بلکه بی تفاوتی کامل آنان به خود راه آهن است که مورد نظر ماست. زینا گلد هنگامی که باواند ویلت پیکار میکرد، نامه‌ای از یکی مباشران نشان دریافت کرد که به او نوشته بود «خطوط آهن بطوری شکسته، اوراق و فرسوده شده‌اند که هیچگاه اینگونه نبوده‌اند، بطوریکه دیگر حتی یک میل از خطوط شما بین جرسی سیتی **Jersey City** و سالامانکا **Salamanca** یا بافالو **Buffalo** وجود ندارد، تا بتوان یک تری عادی مسافری یا باری را با سرعت معمولی راند. بسیاری از قسمت‌های خطوط را نمیتوان با امنیت طی کرد مگر اینکه سرعت به ۱۰ تا ۱۵ میل در ساعت کاهش یابد.»

دربار این رشته حوادث یکی از معاونان خطوط اعلام کرده «هر کس باید خودش را حفظ کند، کاری که از دست من برمی‌آید اینست که به حراست خطوط پردازم.» و از نظریه معنی این سخن حفظ سیمانه اوضاع مالی خودش بود که میرفت تا در هم فرو ریزد. گلد نیز استثنائی نبود. تعداد اندکی از قهرمانان عصر طلائی

سرمایه آمریکائی بودند که واقعا به حقایق مستحکمی که داراست. های علمی و تمهیدات و اعتبارات، آنان را پشتیبانی میکرد. توجهی داشتند. بعدها هانری فورد **Henry Ford** میرفت تا عصر سرداران صنایعی را که شدیداً آندوه تولید را در سپهر وردند، افتتاح کند، ولی هادریمنها **Herriman** مورگانها **Morgan** فریکها **Frick** و راکفلرها **Rochefeller** خیلی بیشتر به استفاده از عقدا و عظیمی پول، لمس ناشدنی را شب بودند تا بکار یکنواختی که برای تولید کالاها لازم بود. در سال ۱۸۸۳، مثلاً. همه‌جا، با هیاهو، اعلام میشد که هنری ویلار **Henry Villard** قهرمان فعالیت‌های اقتصادی است. در این سال، وی محل اتصال خط آهن سراسر قاره‌ای، شمال اقیانوس اطلس را با مین پلائی بهم متصل کرد، هناران فقر برای ابراز احساسات آمدند، رئیس سیتینگ بول **Sitling Bull** (که مخصوصاً به همین مناسبت از زندان خلاص شده بود)، رسماً سرزمینهای شکار قبیله چیئز **Cheyennes** را به راه آهن واگذار کرد و اقتصاددانان اعلام کردند که لغزش‌های کوچک مالی ویلار در برابر نیوگ سازمان. دهی وی چیزی نیست. ستایشگرانش اگر نامه‌ای را که جیمس هیل **James Hill** یکی از مدیران راه آهن رقیب نوشته بود، میخواندند، شاید طور دیگری فکر میکردند. که او که امپراطوری ویلار را با چشم دیگری خالی از همه جان میدید، اعلام کرد «خطوط آهن در مناطق خوب، فرو تمند و مولد قرار گرفته‌اند ولی سرمایه گذاری خیلی بیشتر از آنچه چیزی است که باید باشد و انتخاب مسیرها و شبکه‌ها افتضاح است. عملی‌تر چیز را باید از نو ساخت.»

آخرین مثال، پایه گذاری **United States Steel Corporation** در سال ۱۹۰۱ است. از نظر گاه ویلن، مجتمع فولاد ماشین وسیع اجتماعی، برای تولید فولاد است. یعنی ترکیب کارخانه‌ها، نه کوره‌ها، خطوط آهن و معادن، تحت مدیریت واحدی باید باشد تا بتوان هم‌اکنونی تمرینشی ایجاد کرد. لیکن این امر برای کسانی که **U. S. Steel** را «ساخته‌اند» ثانوی است. کمیاتی پول آسانی که در آخر دست بوجود آمد، دارای پایه واقعی ۹۸۲ میلیون دلار بود. ولی بجای این کار ۳۰۳ میلیون دلار تمهد، ۵۱۰ میلیون دلار، سهام ترجیحی و ۵۰۷ میلیون دلار سهام عادی بخش شد.

بمبارت دیگر، شرکت مالی دوبار بزرگتر از شرکت واقعی بود و چیزی دیگر را میتوان وثیقه سهام عادی آن نبود مگر «حسن نیت» که دارای ماهیت لمس نکردنی بود. در فرآیند بوجود آوردن این سرمایه غیر نقدی، جی. پی مورگان **J. p. Morgan** و هر کس که حقوقی در آن حدود ۱۲۵۰۰/۰۰۰ دلار گرفته بودند و سود سهام تمهد شده مؤسسان بالغ بر ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار میشد. بطور کلی، براه انداختن مؤسسه، یکصد و پنجاه میلیون دلار هزینه برداشت.

اگر انحصار جدید در هدفی که مورد نظر ویلن بود، یعنی مانند ماشین تمرین بخشی برای فراهم آوردن فولاد، بکار گرفته میشد، میشد همه اینها را بخشید. ولی چنین نبود. در مدت سیزده سال، خطوط آهن فولادی تنی ۲۸ دلار فروخته میشد، در حالی که برای تهیه کنندگان به نیم این مبلغ تمام میشد. بمبارت دیگر، همه سودهایی که از وحدت تکنولوژیک می‌آید، برای حفظ ساختمان مالی گول زنده‌ای بکار میرود.

نظریه ویلن در روشنائی داده‌های عصر خود بنظر اینقدر هم عجیب و غریب نمی‌آید، ولی البته نظریه‌ای نقش دار بود. زیرا اعمالی را که گمان میرفت اینقدر سنجیده باشد، بمنزله نوعی مراسم دینی وحشیان توصیف میکرد. ولی نظر اساسی او کاملاً توسط بقیه در صفحه ۴۹

تاملی در آثار و افکار ویلن (بقیه)

واقعیات اثبات شده بود.

کاربارونهای بزرگ مالی قطعاً با کار انسانهایی که واقعاً ماشین تولید را به حرکت وا میداشتند، خیلی فرق داشت. بازی جورانه ایجاد موانع مالی همان اندازه که پشتیبان امواج تولید بحساب می آمد، آنرا مغشوش هم میکرد.

تعبیر انگیز آنکه، این کتاب کمتر از **Theory of Leisure Class** سرو صدای انگیزت، نظریه مؤسسان بازرگانی **Theory of Business enterprise** استادان را از گوشه بدر نبرد و طبقه متورالفکر را همانند نظریه قبلی اینقدر بیخوب و جوش و انداخت.

خود اقتصاد دانان از این کتاب ناراحت شده بودند؛ چگونه میشد چنین کتاب هوشمندانه ای را بجد گرفت؟ نمونه ای از روح تمسخر آمیز گرایش «انتظار گوش بزنگ» یک بازرگان را برای ما توصیف میکند:

«بی شک این اصطلاح «انتظار گوش بزنگ» برای نخستین بار برای توصیف وضع روحی احمقی وضع شده است که بسن عقل رسیده و برای خود محلی دست و پا کرده است که پراز مگس و عنکبوت است و این حشرات راه خود را میبیمایند، تا بسر فوشت خود بگفته ای که قضا و قدر با حسن نیت و دقت طلب میکند، برسند. ولی این اصطلاح را نیز بخوبی میتوان برای توصیف ناخداپایان صنعت بکار برد که با اندیشه خود کار میکنند و با اصول مقدس بازرگانی اداره میشوند. در چنین شرایطی، چهره یک احمق دارای یک نوع تکبیر ملازم و ترمی است در حالی که وضع خوش نصای وی ثبات محکم اصول مسود اعتقادش را گواهی میکند...»

قطعاً ارزش گذاری این کتاب کار دشواری بود؛ شاید غافلگیرانه ترین شرح و تفسیر، از آن خواننده ای بود که به ویلن نامه ای نوشت و از او خواست تا درباره پول درآوردن بوی راه نشان دهد.

ولی نظریه مؤسسه بازرگانی **Theory of Business enterprise** از تحلیل تیز و تند نظام اقتصادی در میگذرد. یعنی بهمان مقدار، نظریه تغییر اجتماعی نیز هست. زیرا ویلن عقیده داشت که ایام شوالیه های سرمایه و بازرگانی در حال سپری شدن است و با وجود این همه قدرت، اینان رقیب خطرناکی برای خود میترانند. این رقیب طبقه کارگر نیست، زیرا طبقه کارگر نشان داده بود که مردم در پی تقلید از رهبران خویشند ولی دشمنی خطرناک تر وجود دارد، یعنی ماشین.

زیرا با ندیشه ویلن، ماشین «عادات آدمی گونه اندیشه را» بدور می افکند. «آدمی را و می دارد تا بشکل معمولی، دقیق، قابل اندازه گیری، بدون خرافات و معنویت فکر کند. همچنین، آنانکه با عملکرد ماشین در تماسند، بیش از پیش بدشواری، ادعا های «قانون طبیعی» و اختلافات اجتماعی را که مشخص کننده طبقه بیگانه است، بدرستی هضم میکنند. لذا، جامعه دیگری - سوی ایجاد دو دستگی میان فقیر و غنی نمیرود، بلکه میان اصحاب فن و ارباب صنعت، مهندسان و خداوندان جنگ، دانشمندان و بازرگانان تقسیم شده است.

درسلسله کتب بعدی، بویژه (مهندسان و نظام قیمت ها و مالکیت انسانهای غایب و مؤسسه خصوصی) خود این «انقلاب» را بتفصیل شرح داده است. منظور از جمع آوری هیات مهندسان در جامعه اینست که سررشته کارهای مغشوش بدست افتد. در همان ایام، مهندسان قدرت واقعی تولید را بدست داشتند ولی هنوز از

عدم انطباق نظام اقتصادی و نظام صنعت واقعی بی خبر بودند. ولی روزی خواهد رسید که فقط از خود پند بگیرند و خود را از چنگال «سرداران ملک معمول» رها کنند و اقتصاد را بر حسب اصول یک ماشین تولید کننده عظیم و منظم رهبری نمایند و اگر چنین نکنند چه میشود؟ در این صورت حرص و آز نظام، مضاعف میشود و بصورت مبارزه واقعی امتیازات علنی و همچنین دستور دادن خود سرانه ای بدر می آید که انسان اقتصادی دوباره همان ارباب قدیمی جنگ میشود. ما این نظام را فاشیسم میخوانیم.

ولی بعقیده ویلن، در کتاب اصحاب فن و انقلاب در ۱۹۲۱، راهی که باید پیمود هنوز خیلی دراز است. «هیچ عاملی هنوز قدرت آن را ندارد تا نگهبانان نظم و توده شهروندان مرقه را که پیاده نظام مالکان معمول، هستند نگران کند. «هنوز نه». این «هنوز نه» مخصوص نویسنده است. با وجود غیر مشخص بودن تعمدی ویلن، معدک از قلمش، خصوصت تراوش میکند. ولی این خصوصت شخصی غیر از تنفر و کینه آدمی زخم خورده در زندگی خصوصی است، بلکه نوعی وارستگی تفریحی و تمسخر آمیز مردی است که میداند همه چیز میگذرد و همه عادات و گول زنگه های عصر، به چیز دیگری تبدیل خواهند شد.

عصوفین

سال ۱۹۰۶ آخرین سال ویلن در شیکاگو بود. شهرت وی در کشورهای خارج آغاز شده بود. در حضور پادشاه نروژ در یک مهمانی شرکت کرد و بگونه ای غیر مرسوم با دیدن طیایخی مادر خود، خویشتن را احساساتی نشان داد. مادرش نیز از دیدن اینکه پسرش پادشاهی را ملاقات کرده است، بهیچان آمد. ولی در منزلش وضع بدی گرایید. آنقدر در ماجرا های خود بجاعای دور رفته بود که برخلاف کتابهایش و عنوانی که اخیراً بعنوان استاد یار بدست آورده بود، رفتارش طوری نبود که در دانشگاه حسن شهرتی، مورد نظر رئیس **Harper**، برایش فراهم کند.

ویلن بدی کسب وضع نوینی برآمد. ولی بیش از آنکه شهرت داشته باشد شناخته شده بود و برای یافتن شغل دیگری مشکل زیاد داشت. در پایان به استانفورد رفت ولی شهرت او قبل از وی بدانجا رسیده بود، تبصر و حشمتانگ، نفوذ نا پذیری شخصی و فعالیت های خارج از زندگی زناشویی اش، همه اینها کاملاً توجیه شده بود. وی تمهیداتی که از همکارانش را که مخالفت بی معنی وی را در برابر همه، نسبت به چیزهای، تحمل میکردند، سخت تحت تأثیر قرار داد روی «آخرین انسانی» شد که همه چیز میدانست. ولی زندگی خانوادگی او هیچ تغییری نمی کرد.

یک کتاب یکی از دوستانش برای رعایت اصول ادب زن جوانی را که نزد وی زبندگی میکرد به عنوان خواهر زاده اش معرفی کرد. ویلن گفت «خواهر زاده من که نیست» و همین.

زنی در سال ۱۹۱۱ طلاق گرفته بود. وی مسلماً شوهری غیر ممکن بود، (ویلن نامه هائی را که ستایشگرانش برایش میفرستادند، در جیب خود مینهاد، با اطمینان اینکه همسرش آنها را خواهد یافت)، معدک همسرش بود که با گونه کاملاً استغناء گری امیدوار بود که زندگی مشترکش روبه بهبود رود. روزی (الان **Ellon**) فکر کرد که آبستن شده است و ویلن که وحشت زده شده بود وی را بخانه خودش فرستاد. زیرا تصور میکرد که نقش پدری مطلقاً با او جور در نمی آید و وحشت خود را با استدلال انسان شناختی با اهمیت اندکی که جنس نرد در یک اجتماع خانوادگی دارد، توجیه میکرد. در پایان کار، از طلاق نمیشد جلو گرفت. الان در نامه مفصل تر حرام انگیزی درباره خود نوشت، «هر چند که بر حسب بازار ویلن باید ۲۵ دلار در ماه بمن بدهد، ولی بی شک هرگز چنین کاری را نخواهد کرد». الان حق داشت.

همانند جان دوی John Dewey چارلز، بیسرد Charles A. Beard، و دین روسکوپاوند Dean Rosco Pound بازاری یافته بود، سخنرانی‌هایی ایراد کند، ولی حتی نتیجه این کار نیز بد شد، زیرا همیشه در کلاس درس و سخنرانی‌های خود تمجیح میکرد. در آغاز به‌دنبال هجوم می‌آوردند، ولی سرعت مستمان این سخنرانیها به چند نفری تقلیل می‌یافت.

و بلن ملقمه عجیبی از شهرت و شکست فراهم آورد. ا.ج. ال منکن H.L. Menken نوشت که «و بلن گرانی در اوج شهرت است. و بلن گریبان، باشکاهای و بلنی، داروهای و بلنی برای همه بدبختیهای عالم وجود دارد. در شیکاگو، دختران و بلنی وجود داشتند. شاید دختران گیبسونی Guibson بزرگ شده و در ناامیدی فرور رفته باشند.» ولی نویسنده خود هیچ نداشت بیکره نیم‌تنه‌اش در راهرو مدرسه جدید New School او را در آنچنان تذبذبی فروبرد که در پایان کار آنرا در کتابخانه جای پنهانی‌تری گذاشتند. او شخصاً همیشه آدمی ناوارد و ناشی بود. همه مسائل مادی روزمره‌ای را برخی از شاگردان قدیمی‌اش نظیر ولسلی میچل Wesley Mitchell ایزادور لوبون Isadore Lubin که خود در این هنگام از اقتصاد دانان مهم بودند حل و فصل میکردند، مدتی با بی‌صبری در انتظار دنیای جدیدی بود که داشت متولد میشد. عصر مهندسان و اصحاب فن. و امیدوار بود که انقلاب روسیه چنین عصری را بوجود خواهد آورد. ولی از دنیا به وقایع سرخورد و بهمانگونه که هوراس کالن Horace Kallen از مکتب جدید New School نوشت: «هنگامی که انتظاریش به ناکامی انجامید، اراده و ظرفیت علاقه او ظاهراً پستی گزید و بنظر رسید که به سوی مرگ روی آورده است...»

بعدها، ریاست اتحادیه اقتصادی آمریکا را به او پیشنهاد کردند و بلن با این شرح آنرا رد کرد: «هنگامی که به آن احتیاج داشتم بمن پیشنهاد نکردند. در پایان به کالیفرنیا مراجعت کرد. جوزف دورفمان Joseph Dorfman در شرح حال او با سندیت نحوه ورود او را به کلیه کوچکش در غرب حکایت میکند که چگونه تصور کرده بود که کسی ظالمانه قطعه زمینش را تصاحب کرده است.» تیری را برداشت و باهفتی علمی پنجره‌ها را بایست کاری نا آشنا همانطور که دیوانگی باشد عمل فردی تیل که ناگهان از شدت خشم از خود بیخود شده خرد کرد. ولی فقط این یک سوء تفاهم بود و او در آنجا در یک کلیه روستایی که کودکیش را به خاطر می‌آورد، سکنی گزید. لباسهایش از جامه‌های خشن کارگری که از راه مکتبه از سیر زوربوك Sears and Rebnck خریده بود، متشکل میشد. بهیچ وجه، مزاحم طبیعت حتی یک نمی‌شد و اجازه میداد که راسوها و سگونک‌ها خود را بهای او بمالند، در حالی که بی‌حرکت می‌نشست و در اندیشه‌های دور و دراز و اندوهیار خود فرو میرفت.

باتکاهی به گذشته او، بنظر نمیرسد که زندگی او چندان خوشبخت بوده باشد. همسردمش که در سال ۱۹۱۴ با او ازدواج کرد، چون آزار خواری داشت و در بیمارستان او را خوابانیده بودند. دوستان او از او دور بودند. آثارش را کتابخوانان تفریحی به‌یغما می‌بردند، ولی این آثار کم مورد توجه اقتصاددانان و مهندسان بود.

او در این ایام هفتادسال داشت و دیگر چیز نمی‌نوشت. «من تصمیم گرفتم که فراغت را قطع نکنم. چقدر فراغت زیاست.» دوستانش بدیدنش می‌آمدند و وی را از همیشه سردتر می‌یافتند.

در سال ملاقش، و بلن با زشغل خود را تغییر داد و این دفعه برای آنکه به دانشگاه میسوری Missouri برود، در منزل دوست خود داون پورت Davenport اقتصاددان بسیار مشهور، انسان گوشه نشین و روسواسی که در زیر زمین منزلش کتاب مینوشت، سکنی گزید. این دوره برای و بلن بسیار مولد بود.

وی همه فساد تعلیمات آمریکائی را زیر این عنوان که دانشگاهها مرکز روابط عمومی و بلند پر وازی و همچنین فوتبال هستند، خلاصه کرد و این امر را در اثری بنام (تعلیمات عالی در آمریکا) انجام داد. اثری که سخت‌ترین شرحی بود که تا کنون در باب دانشگاههای آمریکا نوشته شده بود. و بلن در آن ایامی که هنوز این مطالب را می‌نوشت روزی بطور نیمه جدی چنین اعلام کرد که عنوان دیگر کتابش چنین خواهد بود: «مطالعه‌ای درباره فساد همه جانبه».

جنگ و صلح

واقعه مهم‌تر آنکه، و بلن نگاه خود را به سوی اروپا که در آن تهدید جنگ بگوش میخورد بر گردانید و درباره آلمان با مقایسه دولت پادشاهی و جنگجوی این کشور با یک انگل، شروع به نوشتن این کلمات تند و تیز کرد: «رابطه بین انگل و مهماندارش به آسانی با جملات زیبا قابل وصف نیست و حتی بگونه قانع کننده‌ای نیز نمیتوان وجود انگل را مسجل کرد تا اینکه به احترام رسم و عرف انگل را در قلمرو زمینان نگهداری کنیم.» این کتاب درباره آلمان امپراطوری دارای سر نوشت عجیبی بود.

دستگاههای حکومتی تبلیغات میخواستند آنرا در خدمت هدف جنگ بکار گیرند، ولی اداره پست در آن آنقدر ملاحظاتی نداشت درباره بریتانیا و ایالات متحده یافت که کتاب را باز پس فرستاد. هنگامیکه بالاخره جنگ در گرفت، و بلن از واشنگتن درخواست خدمتگزاری کرد. مردی که بگمان وی وطن پرستی یکی از علائم فرهنگی وحشی جلوه میکرد، خود از آن بری نبود. ولی در واشنگتن وی را نمیتوان یک آهن تفته تلقی میکردند، همه سخنی از او شنیده بودند، ولی او را نمیخواستند. در عاقبت کار، وی را به یک شغل ثانوی اداره آذوقه گماشتند. در آنجا دوستانی بدست آورد.

یادداشت‌هایی در باب بهترین طرق برداشت خرمن نوشت، ولی درباره نظراتش که متضمن یک تجدید سائمان کامل و تأملات اجتماعی و اقتصادی دنیای کشاورزی بود، گفتند که جالب است ولی فراموش کردند. پیشنهاد کرد که عوارض سنگینی از کار فرمایان، نوکرها و کلفت‌ها بگیرند تا نیروی انسانی آزاد گردد. این پیشنهاد نیز به همین ترتیب بدست فراموشی سپرده شد. این پیشنهاد بسیار ویژه مربوط به و بلن بود و میگفت که آبدارها و نوکران اختصاصی افرادی بی‌نیابت لایق هستند که میتوانند فوراً باران‌دازها و باربران خوبی باشند، اگر حتی یک روز کار، عضلات آنان را سخت کند و فریبی آنان را تقلیل دهد.»

در سال ۱۹۱۸ به نیویورک آمد تا برای دیال Dial مجله آزادمنش چیز بنویسد. به تازگی یک بررسی در باب ماهیت صلح منتشر کرده بود که با خشکی اثبات میکرد که اروپا در برابر دوام زیر قرار گرفته است، یا اینکه نظم کهن را با مشخصات وحشی جنگ ادامه دهد، یا اینکه نظام اقتصادی خود را دگرگون کند. ابتدا از این برنامه صحبت شد، بعد از رواج افتاد. و بلن آنرا در دیال شرح داد ولی تیراز این مجله دائماً در حال کاهش بود. از او خواستند که در مدرسه جدید برای تحقیقات اجتماعی New School For Social Research که اخیراً با اختران آسمان شهرت

برخی از آنان نسبت بوی چاپلوسی میکردند و از کسانی ناممعمالی دریافت میکرد که ادعای شاکردیش را داشتند. یکی از آنها میبوسید «آیا میتوانید بما بگوئید که در چه منزلی در شیکاگو نویسنده‌گی را شروع کردید و اگر ممکن باشد درجه اطافی.»

در سال ۱۹۲۹ چند ماهی قبل از بحران بزرگ، وفات یافت. وصیت‌نامه‌ای باین اوامر بصورت امضاء از خود بجای گذاشت: «خواست من اینست که در صورت مرگ مرا بسوزانند، به بهترین وجه ممکن و کم هزینه بدون هیچ رسوم و تشریفات مذهبی من مایلیم که خاکسترهای من یا در دریا یا در جریان آب عظیمی که بدریا میریزد پراکنده شود؛ نه سنگ عمودی قبر میخواهم نه سنگ اقی، نه کتیبه‌ای بر گورنہ تمثالی، نه یلاکی، نه سنگ نبشته‌ای نه ساختمان در هیچ‌جا و در هیچ عصری. نه خطبه‌ای نه مجلس تذکری نه تصویری نه شرح حالی. من میل دارم، ناممعمالی که نوشته‌ام یا دریافت داشته‌ام، نه چاپ شوند و نه انتشار یابند، یا بهیچ ترتیبی دوباره نویسی یا کپی‌ه شوند یا در معرض انتشار قرار گیرند.»

مانند همیشه در اینگونه موارد درخواست او فراموش شد، سوزانده شد و خاکسترهایش را در اقیانوس آرام پاشیدند؛ ولی بلافاصله درباره او بنوشتن پرداختند و یادش را مداومت بخشیدند.

تأثیر آشوبگرانه تورستن ویلن

درباره این شخصیت عجیب چگونه بیانندیشیم؟ بهیچ وجه حاجت بگفتن نیست که او مردی افراطی بود. تصویرسازی او از طبقه بیکاره در صفحه‌ای توصیفی تراژدیل و در صفحه بعدی همچون کاریکاتور است. هنگامی که بر تائوس پول در قاموس زیبا شناسانها، انگشت می‌گذارد و بطور غافلگیرانه‌ای چنین ملاحظه میکند: «درخشش يك كلاه، بایك كفش چرمی، بطور درون ذاتی زیبا تر از درخشش يك جامعه کهن نیست»، کاملاً حق دارد و باید خاضعانه به تفاخر ابلهانه‌ای که ما را در خود غرق کرده است؛ اعتراف کنیم. ولی هنگامی که مینویسد: «فکر علمیانہ پس انداز که عملاً از فکر گاوماده جدائی ناپذیر است، بزرگترین ایراد به استفاده از این حیوان در هدف‌های تزئینی است.» در پیچی افتاده است و دست و پا میزند. منکن **Meneken** با قریحه همیشه‌گی خود در این نکته معج او را میکیرد: «آیا استاد نابغه با تفکر در باب مسائل بزرگ، گردشی در روستاها کرده است؟ آیا در جریان این گردش از یک چراگاه گاوماده گذشته است؟ در حال نوشتن از آنجا آیا پندنبال گاو ماده هم رفته است؟ با گذشتن از دنبال گاو ماده آیا بدون توجه نزدیک شده است؟» بهمین شیوه میتوان از تصویری که ویلن از انسان بازارگان یا از خود طبقه بیکاره بدست داده است، انتقاد کرد. بهیچ وجه شکی نیست که غول مالی، قله سرمایه‌داری آمریکا يك بارون تقلبی بوده است. تصویری که ویلن هر چند در صورت خشن، بدست داده، بدبختانه نزدیک به واقعیت است. ولی همانند مارکس، ویلن گمان نمی‌برد که بتوان فضای اقتصاد را تغییر داد و يك نظام اقتصادی همانند بنیان پادشاهی انگلیس میتواند بادنایائی که بطور قابل توجه تغییر کرده باشد، انطباق یابد. برای رسیدن به موضوعی که بیشتر با نظریات ویلن

نزدیک باشد؛ میگوئیم که ویلن فکر نمی‌کند که ماشین یعنی این عامل نوسازی جهان، بتواند ماهیت اداره موسسات را تغییر دهد، بهمان ترتیبی که فرآیند اندیشه کارگر را دگرگون کند و اینکه انسان اقتصادی خود مجبور به تحمیل کار دفتری بسیار اجبار آمیز تری از کار مراقب يك ماشین بزرگ است، که به تنهایی کار کند.

شور و علاقه ویلن به ماشین‌های افدکی خسته کننده میشود. در نظر فیلسوفی که اینقدر از تغزلات عاشقانه دور است، این امر نااهم- آهنگ می‌آید، شاید ماشین‌ها ما را به تفکر عاری از لطائف شاعرانه وامیدارند... چه میشود؟ چارلی چاپلین «عصر جدید» بهیچ وجه خوشبخت و نیز سازگار نیست. هیأتی از مهندسان شاید جامعه را با کار آئی بیشتری رهبری کنند ولی هیچ دلیلی نیست که بطریق انسانی تری به رهبری آن پردازند.

معدك، ویلن انگشت بر فرآیند بنیادی تغییر که در عصر ما از جهت برد بالاتر از همه عوامل است میگذارد، فرآیندی که بطریقی عجیب در پیرو هوشهای اقتصاددانان معاصر، بیاد فراموشی سپرده شده بود. این فرآیند، تظاهر تکنولوژی و علم، بمنزله نخستین، نیروی دگرگونی تاریخی در قرن بیستم است.

بی‌تویدید، پیدایش عصر تکنولوژی مهمترین حادثه تاریخی بشمار میرود. دخالت تدریجی ماشین؛ در کوچکترین جزئیات، همانند طولانی‌ترین ادوار حیات ما، در حال انجام انقلابی قابل مقایسه با انقلاب رام کردن حیوانات یا ظهور زندگی شهری است. مانند همه آنها که واضحا را کشف کردند که حتی در باب آن فکر هم نمیشد کرد، ویلن زیاده از حد عجله داشت و از فرآیندی که شامل نسل‌ها و شاید قرن‌ها میشد، انتظار داشت که در چنددهه و حتی چند سال به حد تکامل برسد. ولی باید این امر را بصباب او گذاشت که واقمیت اقتصادی شالوده‌ای عصر خود را، در ماشین دیده بود. و این چنانچه نبوغ کافی است که وی را در عداد فلاسفه بزرگ علم بشمار آورد.

علاوه بر آن، ویلن طریق جهان بینی جدیدی به علم اقتصاد بخشید. بعد از توصیفی که توسط ویلن از خلیقات وحشی زندگی روزمره انجام شد، بیش از پیش، توصیفی که عادتاً از جامعه بمثابه مهیانی جای خواران سطح بالا میشود، دشوار می‌گردد. تحقیر وی از مکتب قدیم در خلاصه نثر وی در زیر چشمگیر است:

«يك گروه ایسلندی جزیره نشین؛ با توهای ماهیگیری خود در میان لجن زارها و امواج سرگشته‌اند و اورادی جادویی برای شکار صدف میخوانند... عده‌ای اصرار دارند ثابت کنند که این گروه در پی ایجاد يك تعادل بهره و مزد و منفعت با کوشش اندک است» و بهمین طریق کوشش‌های کلاسیک را برای حل مساله‌ای که مبارزه ابتدائی انسانها، آنانرا در يك تصویر خالی از گوشت و خون قرار میداد، مسخره کرد. ویلن؛ همچنان خالی بودن اقدامات انسان جدید را که از مبانی ناقص یا از رواج افتاده شروع میشود، در دریافت این مفاهیم برجسته میسازد. ویلن میگفت که انسان را با عنوانهای قوانین اقتصادی سفسطه آمیز که زیر چادر عقلانی کردن وحشی‌گری و خلاقیت فطری در اختناق افتاده است، نمیتوان درک

«تأثیر آشوبگرانه تورستن و بلن، این مهمان دنیای دیگر، چنین بود؛ کسی که مبتذلات عصر را که ناخودآگاه در زمان تحصیل فرا گرفته بود، خرد کرد. گوئی خودمائی ترین اندیشه‌های روزمره محصول عجیب علم کیمیائی است که توسط نیروهای خارجی رهبری میشود»

هیچ جامعه‌شناسی همانندوی اینقدر روح انسانی را از چیر ظرف شرائط رها نکرده و هیچ کس به اندازه او سرزمین کنجکاوی بشری را وسعت نبخشیده است»

کرده بهتر آن است که انسان را باواژه‌های کمتر تعارف آمیز ولسی بیشتر نافذ انسان‌شناسی و روانشناسی، تحلیل کرده انسان مخلوقی است با مجرکات غیر منطقی؛ موجودی است زودباور و بی‌راهنما که آداب و رسوم را دوست دارد، و بلن از اقتصاددانان میخواست که پیش داوربهای عصر دیگر را بکناری بگذارند و در جستجوی آن باشند تا بدانند که چرا انسان حقیقتاً همانگونه که خود را میمازد، رفتار میکند. شاگردش ولسی کلر میچل **Wesley Clair Mitchell** که خود اقتصاددان بزرگی است، به این گونه و بلن را خلاصه کرده است:



فردی که در این تصویر به تصویر کشیده شده است، نمادی از یک جامعه‌شناس یا روانشناس است که در حال گفتگو با یک فرد ساده‌دل است. این تصویر به وضوح تفاوت بین دنیای علمی و دنیای عوام را نشان می‌دهد. در پس‌زمینه، یک طرح هندسی پیچیده و تکرار شونده دیده می‌شود که نمادی از ساختارهای اجتماعی یا ذهنی است. در پایین تصویر، عبارت «رتال جامع علوم انسانی و مطالعات اجتماعی» به خط نستعلیق درج شده است. در کنار این عبارت، نام «لیلیان» نیز به چشم می‌خورد.

این تصویر به وضوح تفاوت بین دنیای علمی و دنیای عوام را نشان می‌دهد. در پس‌زمینه، یک طرح هندسی پیچیده و تکرار شونده دیده می‌شود که نمادی از ساختارهای اجتماعی یا ذهنی است. در پایین تصویر، عبارت «رتال جامع علوم انسانی و مطالعات اجتماعی» به خط نستعلیق درج شده است. در کنار این عبارت، نام «لیلیان» نیز به چشم می‌خورد.